

بسم الله الرحمن الرحيم

## تتمه بحث دیروز به اضافه دلیل اول

تتمه بحث دیروز به اضافه دلیل اول که

انشاءالله امروز بتوانیم و دلیل دوم دیگر می ماند برای فردا. این بود که عرض شد صفات کمالیه حق بر دو قسم است، یکی صفات ذاتیه است و یکی هم صفات در مرحله تجلی اسماء و صفات است در مقام فعل و مقام صفت.

آن دلیلی را که برای عدم انتظار واجب

الوجود بالنسبه به صفات کمالیه می آورند، آن دلیل نسبت به صفات کمالیه ذاتیه است که این طور نیست گاهی باشد و گاهی نباشد. به عبارت دیگر صفات ذاتیه ای که حمل بر موضوع می شود که واجب الوجود است به ضرورت ازلیه نه به ضرورت وصفیه که مادامی که وصف عنوانی باشد، این صفت برای آن ذات است و نه به ضرورت ذاتیه که مادامی که ذات باشد این صفت برای او ثابت است، بلکه اصلاً مادامی که ذات باشد در این مقام غلط است. مادام معنا ندارد. ذات همیشه هست و صفت هم همیشه

برای او خواهد بود، ازلاً و ابداً نکته‌ای که در اینجا به چشم می‌خورد این است که در مورد صفات غیر ذاتیه، غیر ذاتیه ازلیه، که صفات متنازله از اسماء و صفات است و به او صفات فعلی می‌گویند، مانند خلق و امثاله، اینها را به یک بیان خارج از این دایره بحث کردند به لحاظ این که این صفات گاهی از اوقات بر واجب الوجود ثابت است و گاهی از اوقات ثابت نیست، اگر واجب الوجود خلقی کند به او خالق می‌گویند و اگر خلقی نکند به او خالق نمی‌گویند، اشکالی که در این جا به نظر می‌رسد نسبت به این تقریر، البته خود مرحوم آخوند این مطلب را ندارند ولی مقررین ایشان این مسأله را متعرض شدند او این است که اتصاف حق به صفات متنازله و منشئه از صفات ذاتیه اگر از ناحیه کثرت همان‌طوری که دیروز عرض شد به او نگاه بشود این مسأله صحیح است، یعنی از نقطه نظر تحقق این صفت در عالم کون و فساد و عالم زمان و مکان که تبدل صفات نیاز به زمان و مکان و تدریجی الحصول دارد و هر چه که در این عالم تحقق پیدا بکند محتاج

به زمان است، بنابراین انتظار یک صفت کمالیه در این عالم، این انتظار نیاز به زمان دارد و تدریجی الحصول است.

از این نقطه نظر، صفات حضرت حق که مرتبط است با عالم کون و فساد و عالم ماده و صورت، آن صفات گاهی از اوقات بر حق ثابت است و گاهی از اوقات ثابت نیست. این که می‌گوییم خداوند خالق زید است، اگر زیدی خلق بشود اتصاف خداوند به صفت خلق محقق است و اگر زیدی مخلوق نشود و در کار نباشد اتصاف خداوند به صفت خالقیت زید این چیست؟ غیر محقق است، لذا آمده‌اند دایره بحث را در صفات ذاتیه اولیه و کمالیه آمدند قرار دادند، مانند حی، مانند قیوم، مانند علم، مانند اراده و مانند حیات و قدرت و امثال ذلک. آنچه که باعث می‌شود که این شبهه در اینجا پیدا بشود، البته در بحث مصاحبت و اقتران، یا اینکه التزام ذات به صفات ذاتیه خود یا صفات فعلی خود این بخش الآن خواهد آمد و عدم افتراق ذات از صفات یا افتراق ذات از صفات این بخش بعداً

می‌آید. در هر حال چه ما قائل به بینونیت ذات از صفات بشویم یا عدم بینونیت، بحث ما در این است که فرقی بین صفات دائمه و ازلیه و بین صفات فعلیه حق نخواهد بود با توجه به نزول این صفات در عالم کثرت، خوب جای اشکال در اینجا باقی می‌ماند که چطور ممکن است خداوند متعال متصف به صفت خالقیت یا رازقیت بشود در حالی که مخلوق و مرزوقی هنوز وجود ندارد.

شبهه‌ای که، توجیهی که برای این مسأله می‌شود، آن توجیه این است که تمام این مخلوقات چه آنچه که تحقق پیدا کرده‌اند و خلق شدند و چه آنچه که خلق نشده‌اند، تمام اینها یک مرتبه از تقرر را دارند، که اسم آنها را نشئه علم ربوبی می‌گذاریم. در نشئه علم ربوبی تمام مخلوقات بصورت علمیه حضور دارند. سواءً اینکه در عالم کون و در عالم اعیان تحقق پیدا بکنند یا تحقق پیدا نکنند. و همین امر، مصحح خطاب کُن، در آیه شریفه **(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)**<sup>۱</sup>، که در بعضی از

---

<sup>۱</sup> آیه ۸۲ از سوره یس ۳۶ / ۸۲

تفاسیر این خطاب کُن به آن صورت علمیه در نشئه  
علمیه ربوبی تعلق می گیرد. چون در عالم اعیان هنوز  
تحقق خارجی ندارد. بنابراین این مخاطب خارجی  
ندارد، پس مخاطب او عبارت است از آن صورت در  
نشئه علم ربوبی. مطلبی که در اینجا بله؟

سؤال: همان شخص که این مطلب را گفته

علم ربوبی را عین فعل می داند خوب.

جواب: بله؟

سؤال: علم ربوبی را عین فعل تحقق فی

الأعیان می داند

جواب: نه عین او نمی دانند حالا اشکال از

ناحیه دیگر است. فعل را معلول علم ربوبی، نه این

که عین او. اشکالی در اینجا هست این است که این

آقایانی که این مطلب را می گویند علم را عین ذات

می دانند وقتی که علم عین ذات شد، ذات هم عبارت

است از وجود مطلق و وجود، پس بنابراین علم عین

وجود مطلق و وجود بسیط خواهد بود. پس دیگر در

اینجا چه امری محقق خواهد شد غیر از آن وجود

مطلق؟ وقتی که وجود، وجود مطلق است و علم

عین اوست در عالم کثرت و در عالم خلق چه امری  
زائد بر این وجود مطلق و وجود بسیط پیدا می‌شود  
این معنا ندارد. بله؟

سؤال: وجود ملکی جواب: می‌دانم

سؤال: وجود ملکوتیش

وجود ملکی اش

جواب، پس بنابراین آن نفس عین، نفس

عین، عین همان وجود مطلق است. شما حالا اسمش

را مقام اجمال بگذارید. ولی حقیقت او، یعنی

حقیقت عینیه او نه حقیقت علمی به عنوان آخر زمان

تصوری را که داریم این است که یک عین خارجی

داریم یک صورت ذهنیه داریم حالا می‌خواهیم

بینیم آیا خداوند متعال هم یک صورت ذهنیه دارد،

یک کامپیوتری دارد که در آن کامپیوترش تمام این

صور خارجی را همه را قرار داده، یک بیک آن صور

خارجی، صوری که در آنجا ذخیره کرده در عالم

اعیان اینها را محقق می‌کند. این طور است؟ یا اینکه

نه خداوند متعال ذهن ندارد اصلاً، فکر ندارد، ذهن

ندارد همان حقیقه الوجود آن عبارت حقیقت بسیط

وجود است آن عبارت است از ذات خداوند متعال، نه این که خداوند متعال یک ذاتی دارد و در کنار ذاتش یک انباری از وجود قرار داده، آن صور ذهنیه خارجی را می آورد در خارج از این انبار وجود یک مقدار حسه‌ای برمی دارد و به او می‌چسباند و در خارج یک عینی تحقق پیدا می‌کند، تمام اینها همه باطل است آنچه که تحقق دارد، عبارت است از همان وجود مطلق و وجود بسیط و آن وجود مطلق و بسیط و لاحدی همان ذات پروردگار است، دیگر ذهن و صورت علمیه و اینها دیگر معنی ندارد. مگر ممکن است که علم خداوند به یک امر معدوم تعلق بگیرد، یعنی یک امری که در خارج اصلاً نیست، به عبارت دیگر اگر ما تمام الحقیقه یک شی را همان عین خارجی بدانیم و فرض بر این است که او الآن عدم مطلق است، چگونه ممکن است علم پروردگار تعلق بگیرد، به یک عدم مطلق، این محال است، عدم مطلق محال است، اگر شما بگویید که حقیقت مثالیه او در عالم ثابتات هست، پس بنابراین، این دیگر نشئه علمی دیگر در اینجا معنی ندارد، نشئه عینی

دارد. مگر عالم برزخ و مثال این صورت علمیه است؟ این صورت عینه است. شما، بله؟

سؤال: پس بالاخره علم و عین یکی شد

جواب: علم و عین یکی است؟ خوب بله،

خوب چه اشکالی دارد؟

سؤال: خوب همان کسی هم که این حرف را

زده خودش هم قائل بر همین است. علم خدا عین

فعل خداست پس چطوری می آید دوباره این را

مجزا می کند قضیه علم را از عین؟

جواب: خوب اشکال را چرا به من

می گیرید؟ اشکال را به خودش بگیرید. من می گویم

اشکال از ناحیه دیگر مهم تر از این وارد است.

سؤال: نسبت به ملکوت و ملک می شود چیز

کرد.

جواب: ببینید صحبت در این است که عین،

عین خارج به چه گفته می شود؟ ما صورت علمیه را،

صورت علمیه ای که این در نشئه ربوبی هست. این

صورت علمیه را یک صورت ذهنی می دانیم،

بدون عین خارجی، بدون عین، اگر بدون عین است



پس خالقیت در اینجا صادق است. منتهی خالقیت مراتبی دارد. خالقیت در مرتبه ملکوت هست، خالقیت در مرتبه مثال است، اما خالقیت در ماده و صورت نیامده.

سؤال: یعنی در خالقیت را در مرتبه ملکوت را قبول ندارد.. در مرتبه ملک خالقیت در ملک است.

جواب: قبول ندارد، بالاخره این هست این یا نه؟ حقیقت الشیء هست یا نه؟ خالقیت در ملک است.

سؤال: بله

جواب: خیلی خوب، این خالقیت در مرتبه ملکوت این آنچه که در مرتبه ملکوت است بالاخره مخلوق است یا اینکه این قدیم ازلی است؟

سؤال: نه قدیم است

جواب: پس علت ندارد؟ علتش کیست؟ خالق است دیگر.

سؤال: چرا علت دارد. علت بودن منافات ندارد با قدیم بودن.

جواب: منافات ندارد. ما می‌گوییم اصلاً قدیم است ما می‌گوییم حادث قدیم است. حدوث دارد ولی این حدوث قدم دارد، به عبارت دیگر نه اینکه حدوث ذاتی با قدیم ازلی این منافات ندارد، این قدیم ذاتی است که در اینجا اشکال پیش می‌آید، پس وقتی بنابراین یک صورت عینیه نه علمیه، یک صورت عینیه از کتم عدم به منصفه ظهور می‌آید این همان معنای خالقیت است منتها مراتب در اینجا دارد، مرتبه ماده و صورتش نیامده، این که نیامده در نظر ما نیامده اما در عالم اعیان در عالم حقیقه الاشیاء، در عالم علیت و در عالم ثابتات، همین ماده و همین صورت خارجی وجود دارد.

چطور است که شما الآن، الآن من باب مثال، الآن اگر شما رجوع کنید به آن کارهایی را که دیروز انجام دادید، آن کارها را با خودتان می‌بینید، نه اینکه جدای از خودتان می‌بینید و بعد یک صورتی در ذهن شما هست؟ ببینید، من یک مثالی در اینجا می‌زنم. شما دارید از توی خیابان حرکت می‌کنید می‌روید جلو، کنار خیابان می‌بینید چند تا عکس چسبانند،

فرض کنید که عکس یک سواری، عکس یک باغی،  
عکس فرض کنید یک بازاری، عکس یک فرض  
کنید یک بازاری، عکس یک خیابانی و امثال ذلک،  
این عکسها را در ذهنتان شما می آورید و بعد چکار  
می کنید و می روید. امروز که مراجعه می کنید  
می بینید چند تا عکس از دیروز در ذهن شما هست.  
هیچ خودتان را در آن باغ فرض نمی کنید که آن  
عکس حکایت از آن باغ می کند، فرض نمی کنید؟  
فقط عکسی از آن باغ را، عکسی از آن شهر را عکسی  
از آن میدان شهر را در ذهنتان می آورید، نه اینکه  
وجود خودتان را در آن میدان تصور کنید و بیابید،  
حضور خودتان را در آن میدان و در باغ نمیبینید،  
بلکه عکسی از او را می بینید، درست شد؟ خوب،  
حالا اگر شما رفتید خودتان در این میدان که آن  
عکس، از آنجا حکایت می کند خودتان را در آنجا  
عرض کنم حضورتان که قرار دادید وقتی که  
می گذرد آیا الآن عکسی از آن میدان در ذهنتان هست  
یا نفس حضورتان در آن میدان با خودتان است. لذا  
می گوید آقا من اینجا هستم، این جا بودم، اینجا

رفتم، نمی‌گویید من عکس اینجا را مثلاً در ذهن دارم، نه نفس حضورتان را در آن میدان و در آن شهر و در آن باغ، نفس حضورتان را الآن با خود می‌بینید لذا لذت می‌برید، لذا متألم می‌شوید. لذا تا خاطره‌اش می‌آید در ذهنتان تحت تاثیر قرار می‌گیرید، چرا؟ چون این حضور همیشه با شماست. امکان انفکاکش در شما چه؟ نیست، این حقیقت الشیء است، یعنی حقیقت عینیه خارجیه با شما وجود دارد و معیت دارد، به صورت تجردی خودش نه به صورت ماده به صورت ماده‌اش همانی بود که در آن موقع بودید، در آن باغ بودید، در آن میدان بودید، در آن شهر بودید، این صورت، صورت چیست؟ صورت مادی، صورت مادی خودش است، نه به صورت تجردی خودش و به صورت علمیه این حضور با شما چه چیز است؟ وجود دارد. همیشه با شما هست. ندیدید در بعضی‌ها یک کار خلافی انجام بدهند دچار کابوس می‌شوند، دچار مسائل روانی و اینها می‌شوند. چون همیشه این قضیه را با خودشان می‌بینند، این قتلی را که انجام

دادند این قتل را همیشه با وجود خودشان احساس می‌کنند فقط یک صورتی نیست که بیاید و برود. همیشه خودش را قاتل می‌بیند. نه این که قاتل می‌دید. الآن خود را قاتل می‌بیند. الآن خود را در این مهلکه احساس می‌کند. این عبارت است از همان چیست؟ عینیه الاشياء فی الخارجه. خوب حالا با توجه به این قضیه اگر قرار باشد بر اینکه این امر در خارج محقق نباشد. این علم به چه تعلق می‌گیرد؟ علم که خداوند ذهن که ندارد، خدا فرض کنید که یک ذهن داشته باشد ما الآن یک همچین زیدی را در یک میلیون سال دیگر با این خصوصیات خلق می‌کنیم، ولی الآن دست نگه می‌داریم وقتی که آمد. این طوری خلق می‌کنیم، خدا ذهن ندارد.

این ذهن مال ماست. که ما بر اساس مصالح و چیزی، اینها را ترکیب می‌کنیم، فلان می‌کنیم بعد هم در سر وقت خودش ما اینها را به منصفه ظهور خارجی می‌رسانیم، بناءً علیهذا، این تحقق اشياء در علم ربوبی، عبارت است از تحقق اشياء در نفس، در نفس و در عین عالم علیت نسبت به چه؟ نسبت به

اعیان خارجی کثرتی و ماده و صورت، نسبت به آن، این معنا، معنای چیست؟ معنای نشئه علم ربوبی است. نه اینکه فقط صورت ذهنیه باشد. پس بنابراین خطاب کُن به چه تعلق می‌گیرد؟ خطاب کُن عبارت است از نفس اراده، انما أمره، نه اینکه امر، امر خارجی، نه، اذا أراد لشیئی إذا اراده لشیء من حیث تقرّب و من حیث هی هی من حیث ما. و این هم خطاب به ما می‌کند یعنی شیء، شیء معرّای از هر تقیدی، شیء معرّای از هر تقیدی شیئی که هیچ گونه لباس وجود بر خود نپوشیده است. شیئی که معرّای از یک شائبت وجود هست، این شیء وقتی که در عالم تقرر بخوهد تحقق پیدا بکند، این شیئی که عدم است و هیچ صورت ندارد این شیء چیست؟ یک مرتبه با اراده و مشیت خدا که همان صورت لفظیه او کُن است که در آنجا اصلاً لفظ معنا ندارد، همان اراده است. بصورت کُن که حکایت از آن اراده و مشیت می‌کند، نه کُن امریه تشریحیه خارجیّه. چون کون تکوینی که دیگر امر نیست. کن تکوینی اقدام است، اقدام می‌کند من بخوهم یک کاری را انجام بدهم

این کتاب را ببندم، دیگر نمی‌گویم که کتاب بسته بشو، خودم کتاب را می‌بندم. کن خارجی و کن تشریحی است که این با لفظ بیان می‌شود و یا با اشاره اینها بیان می‌شود. اما آن کن تکوینی که تعلق خطاب گرفته است به ماهیت الأشياء آن امر ندارد، امر چیست؟ نفس الإراده است. پس بنابراین این که ما بگوییم که مخاطب دارد، ندارد، همه این حرفها، حرفهای چیست؟ خالی از تحقیق است. آن کُنّی که مخاطب دارد، کن تشریح است. در کون تکوین اصلاً امری وجود ندارد. کُنّ تکوین نفس الإراده مرید است. مرید با نفس الإراده خود به اضافه اشراقیه نه به اضافه مقولیه چه می‌کند؟ آن شیء را در خارج، متکون می‌کند. این می‌شود چه می‌شود؟ کن تکوینی. این می‌شود اراده تکوینی، این دیگر نمی‌شود اراده تشریحی بکند و تشریحی و امر تشریحی.

پس بنابراین علم حق به اشیاء به اشیاء خارجی عبارت است از نفس تحقق اعیان خارجی در نشئه ملکوتی. گر چه در عالم کثرت به نظر ما

اینها تحقق پیدا نکردند ولی نشئه ملکوتی آنها در عالم چه چیز است؟ در عالم تحقق پیدا کرده، نشئه ملکوتی آنها در عالم، در عالم ملکوت تحقق پیدا کرده، لذا آن افرادی که احاطه بر غیب پیدا می‌کنند این احاطه بر غیب پیدا کردنشان نه این است که احاطه پیدا می‌کنند بر این صورت در ملکوت که یک وعایی دارد. یک وقت احاطه پیدا می‌کنند بر یک صورتی در یک عوالمی، بعد خدا می‌گوید که این صورتی را که در اینجا در این عوالم وجود دارد، ما این صور را می‌آوریم در عالم کثرت در یک عالم دیگر در آنجا چه کار می‌کنیم؟ آنها را متحقق می‌کنیم نه این طور نیست. بر نفس وجود اینها چکار پیدا می‌کنند؟ احاطه و اطلاع پیدا می‌کنند. نفس وجود اینها در عالم خارج، یعنی نفس وجود اینها در عالم خارج که دارد در بازار راه می‌رود، دارد در خیابان راه می‌رود، دارد در خانه‌اش می‌خوابد، دارد غذا می‌خورد، دارد جنگ می‌کند، دارد صلح می‌کند، نفس وجود اینها را در این عالم چکار می‌کنند؟ دارد احساس می‌کند. نفس وجود اینها، آن وقت



اینجاست که دیگر فرض کنید که این روایاتی را که خوب در اینجا ما می‌توانیم چیز بیاوریم پیغمبر نشسته بودند یک مرتبه جبرئیل آمد فرض کنید گفت یا رسول الله حسین را نمی‌دانم اینجا داری به او می‌خندی، محبت می‌کنی، نگاه کن بین در کربلا چه است؟ حضرت رفتند در کربلا برگشتند غبار آلود آمدند، یک مشت از خاک آوردند و گفتند دیدم فرزندم را در آنجا دارند می‌کشند. تمام اینها واقعا حضرت آمد کربلا و برگشت. حضرت از توی خانه آمد بیرون، غبار آلود بود روایت داریم غبار آلود بود. نه اینکه از توی خانه‌اش نشسته بود فرض کنید که از همان جا از روی زمین خاک برداشته، نه، واقعاً خاک کربلا را برداشت آورد جبرئیل، واقعاً خود حضرت رفت و آمد.

سؤال: یعنی قضیه حضرت آدم چیست که

وقتی ارتحال شدند اشباح ائمه

جواب: آن هنوز صورتش چیز نشده بود.

هنوز به آن مرحله قدرت که چیز خارجی باشد نرسیده بود. نتوانسته بود آن احاطه کلی پیدا بکند.

اگر یک احاطه کلی واقعاً شخص پیدا کند نسبت به چیز، نفس آن عین خارجی را در آن موقع احساس می‌کند. نفس عین خارجی صد سال بعد را، دویست سال بعد را، سیصد سال بعد را، در

سؤال: در عالم ملکوت واقعاً شبیح دیده بود یا حقیقت محمدیه را دیده بود؟

جواب: نه، فقط یک صورتی دیده بود یک تمثلی دیده بود. حقیقت را ندیده بود نخیر، درست شد؟ پس بنابراین این نکته ای که در اینجا هست، نکته در اینجا این است که اگر، اگر شخصی اینهایی که عرض می‌کنم اینها همه باصطلاح زیر بنای برای نتایجی است که ما در بسیاری از روایات و در بسیاری از احادیث اینها به چشمان می‌خورد که فرض کنید که من باب مثال امام سجاد علیه السلام.

این را برداشته بردند گفتند چطور این حرفها، برداشتند آن را حرکت دادند بردند کنار دریا و یک دفعه آن ماهی که یونس را در آن موقع گرفته بود آمد بیرون و نمی‌دانم چکار کرد حالا آن ماهی چیست؟ ده تا کفن هم پوسانده و ماهی‌های بقیه دریا هم

خوردند او را و فلان این حرفها. حضرت می آیند  
نفس آن قضیه و آن ماده خارجی را می آیند چکار  
می کنند؟ به او نشان می دهند، چشم بندی که  
نمی کند، یعنی عین همان لیوانی که الآن فرض کنید  
که در دویست سال پیش بوده و پودر شده و تمام  
اینها از بین رفته نفس این لیوان که الآن فرض کنید  
که سه سیر و زنش است نه این که، نفس همین لیوان  
با این سه سیری را یعنی می آید می برد در چه؟ در  
همان ماده، و صورت سیصد سال پیش می آید می برد  
او را - یا همین ماده و صورت سیصد سال بعد می آید  
می برد او را. پیغمبر آمد واقعاً، نه صورت امام حسین  
را دید که در اینجا دارد فرض کنید که افتاده و مقتول  
شده، نه، نفس امام حسین پنجاه و هفت سالگی را  
آمد در کربلا در آنجا، نفس این وجود را که افتاده، با  
تمام شرایط آمده دارد مشاهده می کند. و الا اگر این  
طور بود خوب پیغمبر خواب می دید. چرا بلند شده  
رفته کربلا آمده. رفته کربلا و دیده خوب یا رفته در  
کربلا، آیا رفته در کربلا فقط خواب دیده، رفتنش  
می گوئیم خوب با طی الأرض رفته، با همین بدن و

طی الارض رفته خوب، حالا آمد کربلا، خوب حالا آمده در کربلا چکار کرده؟ خواب دیده؟ بعد ناراحت شده یا نه آمده، حضرت می گوید من آمدم دیدم حسینم را در اینجا که افتاده با این و کیفیت، نه این که صورتش را دیدم در خواب. خودش را دیدم. خودش که هنوز چهار سالش است روی زانویت است. او چهار سال است روی زانویت گرفته نشسته چطور دیدی؟ یعنی حضرت در مکان پنجاه سال بعد چه؟ قرار می گیرد. مکان نه در زمان. این را به می گویند چه؟ طی الزمان. این طی الزمان می آید و خود را در، چرا می آید قرار می گیرد؟ چون تمام اینها همه وجود دارد.

سؤال: پس در حقیقت حضور در کربلا برای

خیلی از انبیاء و اولیاء هست.

جواب: خوب بله

سؤال: چرا همان موقع هیچ کاری نمی کردند.

جواب: دیگر حالا دیگر، همه آنجا بودند و

کاری نمی کردند. حفظکم الله انشاء الله دیگر امروز

هم بحث دیگر به اینجا کشید.